



eine kaiserliche und königlich-Apostolische Majestät,

FRANZ JOSEPH I.

Kaiser von Oesterreich, König von Ungarn und Böhmen,

etc. etc. etc.

haben mit Allerhöchstem Handschreiben

vom 24. August 1889

dem Serib

*Mirza Mehmed
Khan*

den Stern zum Comthurkreuz

des Allerhöchsten Franz-Josef-Ordens

allergnädigst zu verleihen geruht.

*Die Kanzlei des Ordens hat die Ehre, hiervon mit
Beziehung auf die bereits erfolgte Übergabe der Ordens-Decorations
die unmittelbare Mittheilung zu machen:*

Wien, den 28. August 1889

*fr. Kallan o J. Dayer
Oberk. Hofkanzler*

فرمانی دیگر از سوی امپراتور مقتدر اتریش «فرانسوا ژوزف» برای سرتیب

میرزا محمد خان «امین الخاقان». اگست سال ۱۸۸۹ میلادی.

БОЖІЕЮ МИЛОСТІЮ

МЫ, АЛЕКСАНДРЪ ТРЕТІЙ,

ИМПЕРАТОРЪ И САМОДЕРЖЕЦЪ

ВСЕРОССИЙСКІЙ, ЦАРЬ ПОЛЬСКІЙ

ВЕЛИКІЙ КНЯЗЬ ФИНЛЯНДСКІЙ

И ПРОЧАЯ, И ПРОЧАЯ, И ПРОЧАЯ.

Пирейскій аиркѣы Сертину 1^{го} класса,
Мирза-Мухаммедъ-Хану.

Во изъявленіе особеннаго Нашего къ
вамъ благоволенія. Всемилостивѣйши
пожаловали Мы васъ кавалеромъ
Императорскаго и Царскаго
ордена Нашего Святого Станислава
второй степени со званіемъ, како знаки при
себѣ препровождая для возложенія на
себя и ношенія по установленію,
предыдущему къ вамъ Императорскаго



بنی - صدر اعظم در داد فرمای

بمیرزا امین سردار شمسه مرصع

دکتر مرصع - شمسه مرصع

دندرد در آفاق ام زین مرصع

برابر کلاه را از کلاه مرصع

با کلاه در مرصع
شاه قاجار

فرمان اهداء «سرداری شمسه مرصع» به میرزا محمدخان (امین الخاقان) بامهر و

امضای ناصرالدین شاه قاجار

Seine Majestät der König von Württemberg

Seiner Majestät dem Könige von Württemberg
in Stuttgart
Herrn Minister des Innern
Herrn Minister des Kultus
Herrn Minister der Finanzen

zu empfehlen geruht für Auszeichnung
auf fünf Jahre Seine Königlich Majestät
dem Herrn Minister des Innern Herrn Minister
des Kultus Herrn Minister der Finanzen
zu empfehlen.

Stuttgart den 10. September 1859.

Der Oberst-Kriegsrath
König

و این هم مدالی دیگر از درباری دیگر... اما بزرگترین امتیازی که در سفر فرنگ
نصیب میرزا محمد خان (امین الخاقان) شد، امتحان و فاداری او به شاه بود. او
در حالی که رجال همراه شاه در پی زد و بندهای سیاسی و عیش و نوش خود
بودند از کنار شاه تکان نخورد و بعد از بازگشت به ایران موقعیت او در دربار
اعظم آنچنان مستقر و مستحکم شد که اعتماد السلطنه نوشت: «شاه میرزا
محمد خان را برای صدارت و جانشینی امین السلطان تربیت می‌کند.»

باری، امین اقدس هر روز کارش بالا می‌گرفت^۱ تا در سنه... که زعفران باجی مرد، بکلی کار او با امین اقدس شد و در سفر عتبات از ناصرالدین شاه، لقب «امین اقدس» را گرفت. امین‌الخاقان هم در سفر و حضر، تا مدتی که غلام بچه بود خدمت می‌کرد. بعد که بزرگ شد و از اندرون بیرون آمد، جزء فراش مخصوص بود. بعد از سفر خراسان، امین‌الخاقان از اندرون بیرون آمد و جزء فراش خلوت‌های شاه شد، چنانچه خبر فوت میرزا محمد خان سپهسالار اعظم رادر خراسان، امین‌الخاقان در حرمخانه، از طرف امیرالملک به عرض شاه رسانید که در آن سفرنامه درج شده است.

ولی وقتی که امین‌الخاقان از غلام بچگی شغلش تغییر کرد و جزء فراش خلوت‌ها شد، از اغلب پیشخدمت‌ها محترم‌تر^۲ بود. برای اینکه طرف توجه بود (و) محرمیتش بیشتر از سایرین بود. امین‌الخاقان (و) امین همایون که بعدها قهوه‌چی باشی شد... (و) در

۱- «حالا وقت آنست که مختصری از حالت او بنویسم، ملیجک موسوم به محمد است... پدر آقا میرزا محمد چوبان بود، به واسطه نسبت به زبده خانم که حالا امین اقدس است... او را از گروس آوردند اندرون شاه، کم‌کم غلام بچه شد، بعد از چند سال از غلامبچه بودن بیرون آمد فزایش خلوت شد، بیچاره خیلی بدبختی دید... خواهرش (امین اقدس) به او بد بود، نان شب نمی‌داد، اعتنا نمی‌کرد، سید ابوالقاسم کاشانی که مدتی نظارت امین اقدس را داشت و بعد از آنجا رانده شد و به واسطه امین اقدس فزایش خلوت گردید اسباب ترقی ملیجک را سبب شد. به لجاجت امین اقدس... سید مزبور، دختر خود موسوم به زهراییگم را به شناخت ملیجک در آورد، از او پرستاری کرد، کم‌کم بعضی آداب معاش و معاشرت را تعلیم او کرد، تا سفر نانی شاه سرگرفت، کنار آژش که جمعیت معدودی باید در رکاب باشند و باقی خیل و حشم مراجعت کنند ملیجک مرادید، عجز کرد که اسباب آمدن او را به فرنگ سبب شوم. به زحمت زیاد خاطر مبارک را راضی کردم، ملیجک را از ارس عبور داده به فرنگ بردیم. در این سفربیچاره خیلی زحمت کشید. همراهان که غالباً به تفریح و عیش بودند این بیچاره از اطاق شاه حرکت نکرد، زنجش از دیگران سبب ترقی او شد. (بعد از مراجعت از فرنگ تفتیک مخصوص شاه را به او دادند که در شکارگاه‌ها همراه باشد و ابتدای ترقی او همین شد. آنی از خدمت غفلت نکرد... الحال باید بیست و پنجسال داشته باشد... خلق آدم بدی نیست، اگر سید ابوالقاسم بگذارد، الأطمع سید به درجه بی است که بزودی اسباب فنای این بیچاره را فراهم می‌آورد. تقدس ظاهری دارد، خط و سواد جزئی تحصیل کرده است، امید دارد که پادشاه، ولایتعهد امین‌السلطان را به او بدهد. چنانچه برای همین او را تربیت می‌فرمایند که روزی به جای امین‌السلطان بگذاردنش والسلام.

روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، دوشنبه جمادی‌الثانی ۱۳۰۰

۲- «در مراجعت به منزل، غلامحسین خان امین خلوت را خواسته بودند. فرموده بودند فرمان منصب پیشخدمتی ملیجک اول را بنویس که فردا به صبحه برسد. تعجب نکردم، چرا که بالاتر از این‌ها انتظار ترقی برای ملیجک دارم. گمانم این است که اشتباه این فقره، شأن او را کاسته است، چرا که مردم او را از پیشخدمتی بالاتر تصور می‌کردند.»

خاطرات اعتمادالسلطنه، دوشنبه جمادی‌الثانی ۱۳۰۰ قمری

روزنامه
در منزل حضرت ملکوتی و اولاد و اولاد ایشان علیهم السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

احسان حضرت امیر علی بن ابی طالب

و سعادت اهل بیت و اولاد ایشان

در روزهای زیارت کار عزیر علیهم السلام

من مشق کرده ام

متن دستخطی که از طرف یکی از درباریان برای معلم تعلیمات نظامی عزیز السلطان صادر شده است.

در منزل حضرت مستطاب اشرف امجد والا آقای نایب السلطنه روحی فداه
به مشاق عزیز السلطان

بر حسب امر اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاه روحنا و روح العالمین
فداه. مقرر است روزها بیاید در دوشان تپه، آقای عزیز السلطان را مشق بدهید.

نصر الله



مظفرالدین میرزا ولیعهد

«بعدها خدماتی که به مردم کردم حدّ و اندازه نداشت و بسیار به درد مردم خوردم در مواقع تغییر شاه و ظلم‌هایی که مردم از صدر اعظم‌ها و شاهزادگان بزرگ مثل مظفرالدین میرزا ولیعهد و برادران شاه و حکام بزرگ می‌دیدند همیشه به مددکاری مظلومان می‌شتافتم و بدون ملاحظه از پسرهای شاه یا ترس از شاهزادگان و صدر اعظم‌های وقت، رفع ظلم می‌کردم و با شاه در این اواخر خیلی جسورانه حرف می‌زدم.»

از روزنامه خاطرات عزیزالسلطان

اواخر کارش بالا گرفته و خیلی طرف توجّه و التفات واقع شد. اوایل دو چماق سر طلا (داشتند) که پشت اطاق شاه می‌ایستادند بعدها امین الخاقان و امین همایون... به درجهٔ پیشخدمتی رسیدند... در سفر عتبات، امین الخاقان تفنگ مرصع برمی‌داشت. از آن سفر به بعد... امین الخاقان در شکارگاه‌ها تفنگ مخصوص را حامل بود، که تفنگ ته پر متداول شد (و) تفنگ ته پر، سپرده امین الخاقان شد. در واقع اسلحه‌خانهٔ مخصوص شکاری، ابواب جمع ایشان شده، روز بروز بیشتر طرف توجه می‌شده است، تا در سنه ۱۲۹۲ امین اقدس به خیال افتاد که برای برادرش زنی بگیرد. در آن وقت که امین اقدس خدمت شاه را در خانه فروغ السلطنه می‌کرد، فروغ السلطنه یک ننه پیره داشت که زن زرننگ و باهوشی بود، اسمش خدیجه و دختر ملاً آقا بابای قندهاری بود. بعدها چندین مسافرت به مکه معظمه کرده و معروف به حاجیه ننه جون شده بود. در موقعی که شاه در منزل فروغ السلطنه بود حاجیه ننه خیلی نسبت به امین اقدس مهربانی و محبت می‌کرده است و نسبت به امین اقدس نصیحت‌ها می‌کرده و راهنمایی‌ها می‌نموده است... اینکه امین اقدس کارش کم‌کم بالا گرفت برای آن بود که حاجیه ننه را به ملازمت خود انتخاب کرده بود... ننه پیره نوهٔ خودش را، که مادر من باشد، پیشنهاد می‌کند، این وصلت سرگرفته مادر من را می‌دهند به امین الخاقان. پیش از من هم سه نفر از اولادشان می‌میرند. اینها از دوروزه تا پنج روزه می‌شوند و می‌میرند. تا در سنه ۱۲۹۵ که من متولد می‌شوم. بعد مرا در اندرون پیش شاه می‌آورند. پیش امین اقدس، شاه مرا می‌بیند و می‌پرسد که بچهٔ مال کیست؟ عرض می‌کند که بچهٔ میرزا محمد خان است.

شاه از من خوشش می‌آید و من خیلی خوشرویی می‌کنم، می‌خندم و میل می‌کنم بروم بغل شاه. شاه هم مضایقه نمی‌فرمایند. بغلش را باز می‌فرماید، من با خیلی میل می‌روم بغل شاه. وقتی که در بغل شاه جای گرفتم به حال بچگی خندهٔ خیلی بلندی می‌کنم و این کار در سن شش ماهگی اتفاق افتاد و شاه پس از آن که مرا دید گفته بوده است که «خوب بچه‌ی است امین اقدس، او را بیاور پیش خودت و نگاهدار».

قبل از شش ماهگی گاه گاهی (مرا) به اندرون پیش عمه‌ام امین اقدم می‌آوردند و بعد می‌بردند بیرون پیش مادرم. مادرم مرا تا شش ماهگی شیر داد و بعد که آن اتفاق افتاد و شاه مرا بغل کرد و من اظهار خوشنودی کردم، شاه امر فرمودند که امین اقدس مرا نزد خودش نگاه دارد و یک دایه بیاوردند و مرا شیر بدهد.

من در همان اندرون می‌مانم، همان روز به من گفتند ملیجک کوچک. این اسم را که به پدرم داده بودند. به من هم داده شد ولی اگر چه تا آخر که ناصرالدین‌شاه مرحوم شد به پدرم نیز ملیجک می‌فرمودند. بعد از چند روزی دایه آوردند و مرا به دایه سپردند و از پیش مادرم مرا به اندرون آوردند.

وقتی که مرا به اندرون آوردند، هنوز عمارت قدیم به جا بود و عمارت جدید حرم‌خانه و قصر خوابگاه، که آن هم خیلی بعد از عمارت اندرون ساخته شد، هنوز ساخته نشده بود، به وضع قدیم و حیاط‌های فراوانی توی هم بود. یک تالار بزرگ که در موقع بهارها که هوا سرد بود، شاه در آنجا استراحت می‌فرمودند و در همان تالار یک چهلچراغ بزرگ آویزان بود. یکی از همان شب‌های اول ورود من به حرم‌خانه، شب اول، یا دوم بادم نیست که شاه امر می‌فرمایند که بستر استراحت را از زیر چهلچراغ بردارند و یک طرف دیگر بیاورند. فردای آن روز بند چهلچراغ پاره می‌شود و پایین می‌افتد و خرد می‌شود. شاه آنرا به فال نیک گرفته و ناشی از ورود من می‌داند و روزیروز محبت شاه نسبت به من بیشتر می‌شود، تا به حدی که خودم از نوشتن آن عاجزم. به سن دو سالگی، دیگر شاه برای من بی‌اختیار بود و هر وقت هم سفر تشریف می‌بردند من در رکابشان بودم. لاله‌ها، دده‌ها، عملجات، حکیم مخصوص، خواجه‌های

۱ - هر روز مهرش در دل شاه افزون می‌گشت و بر اهبت و شکوه و وسعت دستگاهش افزون می‌شد تا آنجا که عزیزالسلطان خوانده شد، ولی شاه به اعتبار پدر به او «ملیجک» خطاب می‌کرد. چند تن کلفت و کنیز سیاه در خدمتش گماشتند و سی غلام بچه به عنوان همبازی برایش گردیدند. چون کسی در اطاق بازی او با می‌نهاد می‌پنداشت که به دکان اسباب‌بازی فروشی رفته... عبدالله خان و آغا بشیر خواجه سرایان مخصوص او خوانده شدند. دوازده فراش سرخ‌پوش با یقه و سر و دست براق دوزی از بین نه تا دوازده سال فرمایش با می‌بردند. یک دسته موریک که نوازندگان آن نیز نابالغ انتخاب شده بودند، به سرپرستی میرزا علی اکبر خان مزین‌الدوله نقاشی که از هنرموسیقی نیز بهره داشت، ←

مخصوص و نوکر داشتم، ولی تحت محافظت امین اقدس بودم.

دایه هم داشتم که مرا تا مدتی شیر می داد. در سفرها برایم تخت روان^۱ می گذاشتند. تخت خانه در آن موقع یکی از شغل های معتبر در دربار بود. مرا در یکی از تخت روانها می گذاردند و در سفرها می رفتم. اینهمه محبت شاه نسبت به من، یواش یواش اسباب حسد مردم شده، مخصوصاً اهالی حرمخانه^۲، از شاه ایرادات می گرفتند و تنقیدات می گرفتند تا بالاخره اسباب حسد بیرونی ها یعنی درباری ها هم شد و آن ها نیز ایراد^۳ می گرفتند.

درحالی که من تقصیر نداشتم، یک شاه مقتدری نسبت به من محبت پیدا کرده

→ در اختیارش بود. پنجاه سرباز زُبیده، گارد مخصوص او را تشکیل می دادند و ارشدالدوله که در آغاز مشروطیت در ورامین کشته شد ریاست آن را داشت.»

یادداشت هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه معیرالممالک / نشر تاریخ.

۱- تخت روان اطافکی بود به شکل مکعب مستطیل، که دو دسته چوبین در جلو و دو دسته در عقب داشت که آن را از جلو و عقب به اسب یا قاطر می بستند، و در مقایسه با سایر وسایل نقلیه راحت تر بود، زیرا امکان نشستن و خوابیدن در آن فراهم بود.

۲- «دیش تازه اصلاح شده بود میان انیس الدوله و شاه. باز هم در سر شام انیس الدوله به شاه متغیر شده بود که پسر ملیجک مثل گه چه است که هر شب در سر شام حاضر می کنی.»

روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه جمعه ۱۱ ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۹۸

«شبدم دیش به واسطه اظهار مرحمت به پسر ملیجک، انیس الدوله پرخاش کرده، کار از گفتگوه جای نازک رسیده بود... خلاصه چون مرافعه انیس الدوله بر سر پسر ملیجک بوده است زیادتر به مرحمت افزودند، به دست خودشان شام کشیدند و به جهت طفل فرستادند و او را در حضور ماها بوسیدند.»

شنبه ۱۲ ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۹۸ - روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه

۳- مهدقلی خان مجتهدالدوله که در پیشگاه شهرباری سخت گستاخ بود و اغلب شاه را تو خطاب می کرد و برایم حکایت کرد:

آن هنگام که ناصرالدینشان دیوانه وار به عزیزالسلطان مهر می ورزید روزی در خلوت به او گفتم: «تو که فرزندان و نوه های زیبا و دوست داشتنی بسیار داری چرا به کودکی زشت و زرد و الکن دل بسته ای؟ و باهمه قدرت و وفار اختیار از کف نهاده ای؟ شاه از گوشه چشم زمانی در من پگریسته گفت: «اگر جز تو هر کس این سؤال را از من کرده بود سخت مجازات میشد، ولی به تو می گویم که خود نیز براسنی دلیل آن را نمی دانم، شاید از آنجا که می باید کسی بدون چند یا لافل یکت عیب نباشد خداوند مهرورزی به ملیجک را عیب من فرار داده و در محبتش بی اختیارم ساخته. بارها خواسته ام از خواستش بگذرم، ولی نه تنها نتوانسته ام از او دل برکنم، بلکه بیشتر به وی مایل گشته ام.»

نشر تاریخ ۱- دوستعلی خان معیرالممالک - یادداشت های از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه

بود، طفل شش ماهه چه تقصیری دارد؟ و بعدها که ریشه این بخل بالا گرفت کارها بدتر شد. محبت و التفات شاه به درجه‌یی رسیده بود که قلم خودم از شرحش عاجز است، ولی تا آخر کار بخل و حسادت همه بی‌فایده بود. چون هر چه شاه به من محبت می‌کرد، من هم به مردم محبت می‌کردم، خیانتی به دولت و مملکت و مردم نکردم، داخل کارهای سیاسی نبودم و خیانتی به شاه نکردم، تنقیدات نسبت به شاه، به عذرهای بی‌مورد بود.

بعدها خدماتی که به مردم کردم حدّ و اندازه نداشت و بسیار به درد مردم خوردم^۱ و در مواقع تغییر شاه و ظلم‌هایی که مردم از صدر اعظم‌ها و شاهزادگان بزرگ مثل مظفرالدین میرزا ولیعهد و سلطان مسعود میرزا ظلّ السلطان و کامران میرزا نایب‌السلطنه، و برادران شاه و حکام بزرگ می‌دیدند، همیشه به مددکاری مظلومان می‌شتافتم. در مواقعی که مردم مورد ظلم و تعدّی واقع می‌شدند کسی جرأت نمی‌کرد آن را به عرض شاه برساند، امیدشان از همه جا بریده بود، آخرین علاج آن بود که به در خانه من می‌آمدند و من بدون ملاحظه از پسرهای شاه، یا ترس از شاهزادگان و صدر اعظم‌های وقت، شکایت آنها را به عرض شاه می‌رساندم و از آنها رفع ظلم می‌کردم. با شاه در این اواخر خیلی جسورانه حرف می‌زدم و هنگام عرض مطالب و شکایات ملاحظه هیچ کس و هیچ مقامی را نمی‌کردم. اما تا موقعی که بچه بودم کمتر با شاه حرف می‌زدم. اگر به کسی ظلم می‌شد در خانه من می‌آمد و متحصّن می‌شد و لله‌های من، یا امین اقدس، شکایات و عرایض آنها را بدون ملاحظه به عرض شاه می‌رسانیدند.

۱ - با مقام بلند و نفوذی که عزیرالسلطان را در سایه مهر شاه بود و صدر اعظم و جمله شاهزادگان و بزرگان او را سخت گرامی می‌داشتند، و برآستی هر چه می‌خواست می‌توانست کرد، نه تنها سر مویی نخوت و سرگرانی نداشت، بلکه بسیار نیکخواه و فروتن بود. هیچگاه خود را به سیاست نیآلود و به احراز مقام‌های دولتی و گرد آوردن مال توجه نکرد. هرگز بد کسی را نخواست و نزد شاه جز حاجت نیازمندان را برنیآورد. پناه درماندگان و دستگیر مستمندان بود و هیچکس از ذرّوی آزرده و مأیوس بازنگشت.



در این عکس خانم انیس الدوله، ملکه ایران بانیم تاج مرصع و لباسی که احتمالاً در پاریس برایش دوخته شده است، دیده می‌شود. به طوری که ملاحظه می‌کنید نام او با حروف لاتین به این لباس مجلل نقش بسته و دو حرف A و D که مخفف نام اوست بر سرآستین‌های پیراهنش دیده می‌شود.

«دیشب به واسطه اظهار مرحمت به پسر ملیجک، انیس الدوله (به شاه) پرخاش کرده، کار از گفتگو به جای نازک رسیده بود. چون مرافعه انیس الدوله بر سر پسر ملیجک بوده است. زیادتر بر مرحمت افزودند. و بدست خود شام کشیدند و به جهت طفل فرستادند و او را در حضور ماها بوسیدند.»

شنبه ۱۲ ذی‌الحجه الجرام سنه ۱۲۹۸ روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه

"Mansafull" Menedjik



Sultan Mansafull ed

Emir ul umrah, Imam, Amir ul
Lillah, Ghulam Ali Khan
Emir ul Aman, Amir ul Aman
Amir ul Aman, Amir ul Aman

ملیجک

«امیرالامراء العظام عزیزالسلطان غلامعلی خان، امیر تومان»

گزارش حالات کودکی به نام عزیزالسلطان، پسر خوانده و دردانه ناصرالدین شاه قاجار، با شایعات و تفسیرهای پیرامون آن، از اشتغالات روزمره سفرای مقیم دربار شاه ایران بود. احتمالاً این عکس از ضمام یکی از گزارشهای دیپلماتیک سفرای مقیم دارالخلافه تهران است.

شاه هم خیلی مواظب بود و تعمد داشت که اگر اتفاقی می افتد و کسی شکایتی دارد حتماً به گوشش برسد، این بود که هیچ کس از در خانه من مأیوس و ناامید بیرون نمی رفت. تنقیدات مردم خیلی بی مورد بود، زیرا قبل از من شاه نسبت به یک گربه خیلی محبت می کرد که اسم آن گربه «ببری خان» بود، شاه این گربه را خیلی دوست داشت. آن هم سپرده ی امین اقدس بود. پرستار و لاله مخصوص داشت و از آبدارخانه شاه روزی یک جوجه کباب در قاب بند مخصوص می گذاردند که سرش را هم آبدارباشی آن زمان مهر می کرد. آبدارباشی ابراهیم امین السلطان یا کس دیگری بود و برای ببری خان مثل شاه غذا می آورد. در سفرها هم برای گربه تخت روان مخصوص می گذاردند و منزل به منزل او را همراه شاه می بردند. مشهدی رحیم فراش امین اقدس، لاله گربه بود. از قراری که شنیده ام گربه هم نسبت به شاه خیلی مأیوس بود و شاه هم گربه را خیلی دوست می داشت.

یک وقتی که شاه ناخوش بود، گربه یکی از بچه هایش را بغل رختخواب شاه آورد و به زمین گذارده بود گربه بعد از چند دقیقه مرده بود و بعد حال شاه خوب شده و گفته بودند که ببری خان بچه اش را آورده و دور سر شاه تصدق کرده است. ولی این مطلب دروغ است. چون گربه هر ساعت به ساعت جای بچه هایش را تغییر می دهد و شاید برحسب اتفاق همچو حادثه یی روی داده بود. شاید هم مردمان ساده لوح آن زمان چنین پنداشته اند و از روی سادگی بوده است.

شاه گربه دیگری نیز داشته که او را نیز بسیار دوست می داشته است. این گربه اسمش «کفتر خان» بوده است. این گربه هم کارهای بسیاری برای مردم انجام می داده و خیرش به خیلی ها رسیده است. هر وقت یکی از بستگان شاه، غلامبچه ها، کارکنان حرم خانه و غیره، که انعام و خلعتی می خواستند یا شکایتی داشتند، آن را در عریضه ی نوشته و به گردن کفترخان آویزان می کردند. برای «ببری خان» نیز همینطور بود. عصر که شاه از



www.KetabFarsi.com

تخت روان

«قبل از آن شاه نسبت به یک گربه خیلی محبت می کرد که اسم آن گربه «ببری خان» بود شاه این گربه را خیلی دوست داشت داشت، پرستار ولله خصوص داشت. و در آبدارخانه شاه روزی کی جوجه کباب درقاب بند مخصوص می گذاردند که سرش را هم آبدارباشی آن زمان مهر می کرد و برای ببری خان مثل شاه غذا می آوردند. در سفرها هم برای گربه تخت روان مخصوص می گذاشتند و منزل به منزل همراه شاه می بردند از قراری که شنیده ام گربه هم به شاه خیلی مانوس بود.»

از اتوبیوگرافی ملیجک

۱۳۴۲ هجری قمری



آغا محمد خان، خواجه باشی ناصرالدین شاه، و غلامعلی خان (عزیزالسلطان)

ملیچک ثانی



ناصرالدین شاه در سالهای آخر سلطنت، به خلاف روزگار جوانی و میان سالی، به ساده پوشی و بی تکلفی گرایش فراوان داشت، اما تا می توانست انواع لباسهای فاخر و پرزرق و برق را بر تن ملیجک می کرد. در این عکس، شاه را با ساده ترین لباس و ملیجک ثانی (عزیزالسلطان) را با نشان و حمایل و لباس رسمی مشاهده می کنید. هر چه شاه داشت ملیجک هم داشت و شاید چیزی

هم بیشتر!

یواش یواش گربه هم اسباب حسد و
بُخلِ درباریها شده بود در حالی که گربه
بیچاره نه داخل در «پلتیک» بود و نه به
کسی کاری داشت. شاه بود که بر
حسب اتفاق گربه‌ای را دوست
می‌داشت و با او مانوس بود ... تا
عاقبت الامر گربه هم گم شد!!



www.KetabFarsi.com

در زیر این عکس ناصرالدین شاه به خط خود چنین نوشته است:
«ببری خان است که بچه‌هایش را شیر می‌دهد.»